فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc183444850)

[دلیل چهارم در مقام ادله جواز 2](#_Toc183444851)

[نکته اول 3](#_Toc183444852)

[وجه پنجم 5](#_Toc183444853)

[تکمیل استدلال 5](#_Toc183444854)

[خلاصه بحث 5](#_Toc183444855)

[مقدمه اول 5](#_Toc183444856)

[مقدمه دوم 6](#_Toc183444857)

[مناقشه به استدلال 6](#_Toc183444858)

[پاسخ به مناقشه 6](#_Toc183444859)

[جمع‌بندی بحث 7](#_Toc183444860)

[تفصیلات در مسئله 7](#_Toc183444861)

[بند اول 8](#_Toc183444862)

[بند دوم 8](#_Toc183444863)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

مستحضرید که این گستردگی مباحث نظر در روابط بین دو جنس یا حتی بین جنس موافق و موافق، به دلیل اهمیت این مسئله در مصالح و مفاسد واقعی و آن حالات روحی است، در روایات هم بر آن تأکید شده است که یک نظر می‌تواند موجب گمراهی همیشگی بشود از این نظر نباید هیچ استبعاد داشت که در نظام رفتاری که در فقه تبیین می‌شود این همه طول و تفصیل و جزئیات در باب یک رفتار عادی و متعارف وجود دارد، برای اینکه پشت صحنه این نگاه مصالح و مفاسد گسترده و عمیق قلبی و روحی و در نتیجه اخروی وجود دارد.

در مسئله چهل و پنجم بحث نگاه به اعضای مبان و قطع شده بود؛

در ابتدا و مقام اول اقوال و تفصیلات دوازده‌گانه را ملاحظه کردید.

در مقام دوم ادله‌ عدم جواز که حدود پنج دلیل بود

در مقام سوم ادله جواز مطرح شد که تا کنون سه دلیل در ادله جواز اینجا مورد اشاره قرار گرفت.

یکی دو استشهاد و استدلال دیگر اینجا قابل طرح است یا احیاناً طرح شده است که ذکر آن‌ها مفید است.

تا اینجا تمایل ما به سمت تفصیل است، تفصیلی که خیلی دامنه‌دار و دارای اجزای متعددی است. در نقد و نقض و ابرام و بررسی ادله غالباً ما شاهد این هستیم که با دقت هیچ کدام اطلاق و شمول کامل نسبت به همه صور و اقسام ندارند، بلکه هر کدام به یک جهتی می‌تواند ناظر باشد، شاید این تفاوتی هم که در کلمات علامه و بزرگان می‌بینیم به خاطر این باشد که هر کدام یک چیزی در ذهنشان وجود دارد و همان نکته آن‌ها را به این سمت یا آن سمت می‌برد. در هر صورت ما بر خلاف آنچه در کلام قدما و متأخرین وجود دارد به یک تفصیل چند ضلعی متعدد الاطراف قائل هستیم.

# دلیل چهارم در مقام ادله جواز

احتمال این مبنای تفصیلی است که در کلام صاحب عروه آمده بود، تفصیلی که در کلام مرحوم سید آمده بود این بود که لا یجوز النظر الی العضو المبان من الاجنبی مثل الید و الانف و اللسان و نحوها لا مثل السن و ظفر و الشعر و نحوها این جور تفصیل در کلام سید آمده بود، همین تفصیل بزرگانی پذیرفته بودند؛ مثل مرحوم استاد تبریزی رضوان الله تعالی علیه، احتمالاً آقای صافی و شاید مرحوم آقای خویی هم به نحو احتیاط این را پذیرفته باشند.

این وجه چهارم به این شکل هست که بعضی از اعضا بعد از اینکه جدا شود انتساب آن به صاحب آن بدن و جسم، مقطوع است و آن انتساب به حساب نمی‌آید و آن اعضای لا تحل الحیاة است، حتی بعضی آن اعضای لا تحل الحیاة را این‌جور تعبیر کرده‌اند گفته‌اند؛ یک جسم جامدی که به این بدن چسبیده است و اگر جدا شود دیگر ربطی به این ندارد. برخلاف آن اعضایی که تحل الحیاة است و به شکل سیستمی و ارگانیک متصل است و یک وحدت ارگانیک دارد، به هم‌پیوستگی حیاتی و ذی‌روح دارد.

این دو باهم متفاوت است و دلیل چهارم می‌گوید اعضایی که بعد از ابانه انتسابی ندارند، اینها مستثنی هستند و اینها حسابشان جدا است چرا این مبنای جواز نظر در این نوع می‌شود؟

دو نوع دلیل وجود داشت که در دو اطلاق اول و دوم ادله‌ عدم جواز به آن اشاره کردیم، یک ادله می‌گوید به مرأه اجنبیه نکن، آن شمول آن نسبت به این عضوی که لا تحل الحیاة است یک شمول بعیدی است، برای اینکه یک انتسابی می‌خواهد، سه جور انتساب را معنا کردیم اگر مطلق انتساب کافی باشد، این یک زمانی جز آن بوده است و الان یک ادنی انتسابی دارد، ولی این ادنی انتساب کافی نیست، یک انتساب روشن‌تری می‌خواهد تا صدق بکند نگاه به آن، نگاه به اجنبی است. این نسبت به ادله و اطلاقاتی که می‌گوید به اجنبیه نگاه نکن.

نسبت به آن دلیل و اطلاقات دوم که می‌گوید به اعضا و شعورهن نکن، آن هم گفته می‌شود که انصراف به آنجایی دارد که واقعاً الان هم که قطع شده است یک انتساب متعارف عقلایی در آن متصور باشد. این ظاهراً مبنای این تفصیل است.

## نکته اول

پس دلیل چهارم دلیلی نیست که علی الاطلاق بگوید دلایل دیگر علی الاطلاق بود و ما تحلیل می‌کردیم می‌گفتیم از آن اطلاق بیرون نمی‌آید، دلیل چهارم از اول می‌گوید آن که لا تحل الحیاة است یک عضو غیر مرتبط است و حالا جدا شده است و ربطی به آن ندارد، آن انتساب و اسنادی که لازم است اینجا خیلی رقیق است، از این جهت ارزشی ندارد.

این فرمایش اگر فقط بخواهد با این نکته باشد، به طور مطلق در ما لا تحله الحیاة تمام نیست، برای اینکه این دقتی که به کار می‌برید یک تفاوت عقلی است یک تفاوتی که بین اجزاء و اعضا هست و الا فی الواقع اصلاً دقت حتی پزشکی انجام بشود باز این دندان ولو اینکه با اعضای دیگر فرق می‌کند ولی با سلسله اعصاب متصل است و یک جماد غیر ذی حیاة مطلق باشد نیست، یک نوع جماد خاصی است، یک جماد متفاوت از یک سنگی است که در گوشه‌ای افتاده است، دندان یا مو با سنگی که در اینجا قرار دارد حتماً تفاوت دارد.

این حرف نادرستی است که بعضی فرموده‌اند که این یک چیز جداست که به این بدن وصل شده است. مثل زیور، این نیست واقعاً این از خود بدن روییده است و رشد کرده است، اتصال و رشد آن مثل بقیه نیست، تفاوتی دارد ولی این‌جور نیست که بگوییم لا تحله الحیاة به این تعبیری که گفته شده است، واقعاً حیاتی دارد، رشد و نموی دارد

نکته دوم

ثانیاً این معلوم نیست خیلی تأثیر بگذارد در آن اسناد و انتسابی که گفتیم در حرمت نظر مبنا است.

نکته سوم

ثالثاً شعور و شعر که در اینجا آمده است از چیزهایی است که در خود روایات آمده است که نگاه به شعور نکنید، در روایات محد بن سنان و روایات دیگر.

یا در روایت صحیحه ابی نصر بزنطی که شعر اخت امرأته، اتفاقاً همین که شما لا تحله الحیاة می‌گیرید و می‌گویید این که جدا شد دیگر موضوعیتی ندارد اتفاقاً همین بر خلاف بعضی اعضای دیگر مورد تأکید قرار گرفته است در الصحیحه ابی نصر بزنطی روایت محمد بن سنان و امثال اینها، بخصوص مو را می‌گوییم. ناخن و دندان و یک کمی فرق دارد ولی مو به دلیل اینکه در معرض تهییج قرار دارد فرق دارد و در روایات هم به آن توجه شده است.

این هم یک نکته که در خود روایات شعور آمده است، الان هم می‌گوییم این شعر است، این شعر او بوده است و الان هم شعر او است.

آن سیره‌ای هم که ادعا شده بود، ما اطلاق سیره را قبول نداشتیم، گفتیم بعضی شعرها که به شکل فضولات در آمده است و مقدار معمولی است که گوشه‌ای ریخته است، آن فرق دارد با شعر مجتمعی که جذابیت هم دارد، اجتماع هم دارد و اسناد آن به یک آدم معینی است، بعید نیست سیره آن را بگیرد. این هم از یک جهت.

به خاطر این جهات این دلیل هم تام نیست به ویژه در شعر، این دلیل تام نیست.

این نکته را هم توجه بکنید که در اینجا بر خلاف باب میته و امثال اینها یک مفسده و مصلحت ویژه‌ای قرار دارد و آن اینکه در معرض تهییج باشد و لذا در مثل مو که در جایی که در معرض تهییج است با جایی که می‌خواهیم میته است یا میته نیست، مقداری فرق می‌کند، این حداقل در اقسامی از مو و امثال اینها وجود دارد. یا در جایی که بنابراینکه بگوییم دندان یا ناخن در جایی که مجاز نیست، یعنی غیر مجاز بدانیم فرض بگیریم یک رشته دندان‌های یک نامحرم را، نه اینکه یک تکه دندان، یا مجموعه دندان‌های بالا و پایین که خیلی شکیلی هم هست، در نظر بگیریم.

و لذا اینجا فقط بحث تحله الحیاة و لا تحله الحیاة محوریت ندارد، یک چیزهای دیگری هم دخیل است که مانع می‌شود که انسان مطمئن به این بشود که یک استدلال عقلی را بپذیرد، یعنی تفاوت عقلی را مبنای تفاوت شرعی قرار بدهد بگوید این اعضایی که تحله الحیاة است، اسناد آن واضح است و آن که لا تحله الحیاة است اسناد آن طوری است که واضح نیست و مبنای حکم قرار نداده است. میگوییم به نحو مطلق چنین تفاوتی را نمی‌شود قائل شد.

همان‌طور که در طرف اعضای تحله الحیاة هم واقعاً یک جاهایی از آن، آن قدر کوچک است و غیر قابل توجه و در معرض تهییج هم نیست، آن را هم می‌گفتیم آن سیره‌ای که در فضولات و شعر هست در این جور چیزها سرایت می‌کند. آن را واقعاً نمی‌شود گفت به صرف اینکه تحل الحیاة است مشمول حکم است و اسناد انجام می‌شود و نظر به آن حرام است.

مثل غالب وجوه قبل نه کلاً موضع منفی داریم و نه اینکه کامل این را ایجابی پذیرفته‌ایم، با یک ملاحظاتی در مواردی این بحث درست است، مثلاً در یک دندان و دو دندان و امثال اینها جاری باشد در مو هم ممکن است در بعضی جاها این طور باشد ولی همه جا این‌طور نیست.

به عبارت دیگر اصل اینکه ملاک لا تحله الحیاة و تحله الحیاة باشد را قبول نداریم ولی این لا تحله الحیاة و تحله الحیاة دخیل در این است که آن اسناد را در جایی بپذیریم، یک جایی نپذیریم، فی‌الجمله این تفاوت دخالت در مسئله دارد اما با بالجمله که بگوییم این خط فاصل بین جواز و عدم جواز است آن طور که در متن عروه آمده است و بزرگانی هم آن را پذیرفته بودند. این وجه چهارم

# وجه پنجم

آن است که در نهایه علامه و قواعد آمده است و متن آن این است؛ (مضمون این است) نگاه جایز است و الاقرب‌ عدم تحریم نظر الی العضو المبان لانه لیس محل الشهوه ایشان می‌فرماید اقرب این است می‌شود به عضو مبان نگاه کرد، نگاه به آن جایز است، لانّه لیس محل الشهوه.

در قواعد هم این‌جور فرموده‌اند که می‌شود به عضو مبان نگاه کرد، ظاهرش اینها اطلاق است و تفصیلی در آن نیست، لانتفاء خوف الفتنه بالنسبه الیه، نسبت به عضو مبان، خوف فتنه‌ای نیست و عدم التعلق الشهوه فاشبه الحجر. اینها در عضو مبان مانند یک حجری شده است، یک عضوی است که در معرض خوف فتنه و تعلق شهوت نیست.

در هر دو این‌ها این توضیح را توجه داشته باشید که نمی‌خواهد اینجا در معرض التذاذ و شهوت نیست، پس جایز است، این که خروج از محل کلام است، چون گفتیم محل کلام نگاه به عضو مبانی است که التذاذ و ریبه در آن نیست، همان نکته دقیقی که ما عرض می‌کردیم مد نظر در این دو کتاب است و آن این است که عرف می‌گوید این اطلاقات و خطابات تحریم نظر، منصرف به جایی است که قابلیت و اقتضای تهییج در آن باشد، این یک نکته‌ای است واقعاً قبلاً عرض کرده بودیم تقریر این بیان این است که نمی‌خواهد بفرمایند که این الان در آن التذاذ وجود ندارد یا شهوت‌انگیز نیست، یا ریبه در آن نیست، این معلوم است که خروج از محل کلام است، آنجا که بالفعل مهیج و محرک باشد یا نگاه متلذذانه‌ای به آن افکنده شود آن حرام است، به خاطر قاعده التذاذ و ریبه. بحث آنجایی است که التذاذ و ریبه‌ای نیست، لذا مقصودشان التذاذ و شهوت بالفعل نیست که خارج از محل کلام است مقصودشان همان اقتضاء و ظرفیت و زمینه برانگیختن حس شهوانی است.

# تکمیل استدلال

به این است که ادله تحریم نظر و بازدارنده از نظر به اجنبیه و اعضای او، منصرف به جایی است که شأنیت تهییج دارد، ولو اینکه او الان تهییج فعلی ندارد و ریبه‌ای هم نیست، از خودش مطمئن است که در آینده هم مبتلای به چیزی از ناحیه این نگاه نمی‌شود. ولی ادله می‌گوید همین هم حرام است ولی این منصرف به جای است که نوعاً اقتضای تهییج دارد، با این بیان این دلیل تمام می‌شود.

# خلاصه بحث

پس در اینجا دو نکته وجود دارد؛ استدلال دو مقدمه دارد؛

## مقدمه اول

این است که عضو مبان (ادعایشان این است) علی الاطلاق این شأنیت مطلقه تهییج به همان اندازه‌ای که در ادله هست، در آن نیست.

## مقدمه دوم

این است که ادله منصرف است به جایی که این اقتضای فی‌الجمله تهییج و برانگیختن شهوت باشد

# مناقشه به استدلال

آن مقدمه اول که می‌گوید این عضو مبان شأنیت تهییج ندارد، محل کلام است مثل ادله قبلی. نه علی الاطلاق می‌شود گفت همه اعضای مبان اقتضای شأنیت تهییج ندارند نه می‌شود گفت دارند، شأنیت فی‌الجمله تهییج گاهی در عضو مبان هست و گاهی نیست، آن موهایی که در فاضلاب دفع شده است، در آن نیست، اما مجموعه موهایی که حجمی دارد و جذابیت خود را دارد و هنوز هم تازه است، شأنیت تهییج را دارد.

یا در اعضای مبان فرض می‌گیریم در تصادف قطع شده است و خون‌آلود اینجا افتاده است، یک قطعه دست یا غیر دست، جایی که مستثنی نیست، اما فرض بگیرید پای یک خانمی قطع شده است و آن را مومیایی کرده‌اند و آن را نگه می‌دارند، این مصداق است و شأنیت تهییج را می‌تواند داشته باشد و لذا این شأنیت تهییج اگر هم بگوییم دخیل در مسئله است…

## پاسخ به مناقشه

این که به طور مطلق فرمودند لانّه لیس محل الشهوه، یا لانتفاء خوف الفتنه بالنسبه الیه و عدم تعلق الشهوه تا آنجایی که فاشبه الحجر، این تعبیر در تذکره است.

مقدمه اول علی الاطلاق بگوییم اعضای مبان لیس محل الشهوه و اشبه الحجر، شاید درست نباشد، مواردی هست که واقعاً این‌طور نیست.

اما آن مقدمه دوم که انصراف ادله تحریم به جایی باشد که در معرض تهییج باشد این فی‌الجمله درست است، چند جا به این اشاره کردیم اما نه آن معرض تهییج بالا و برجسته و بالفعل و امثال اینها، فی‌الجمله یک نوع معرضیت تهییج در آن باشد و الا اگر هیچ معرضیت تهییج ندارد، ادله چه آن اطلاقاتی که به کل بدن تعلق گرفته است و چه آن اطلاقاتی که به اعضا تعلق گرفته است، از آن منصرف است و گفتیم سه نوع اسناد آنجا وجود دارد و ما یک نوع اسناد میانه را پذیرفتیم.

این هم دلیل پنجم که مثل ادله قبل ملاحظه کردید یک حکم قاطع یک دست نمی‌شود ارائه کرد.

پنج دلیل در عدم جواز و پنج دلیل در جواز مطرح شد.

در باب استصحاب هم یک نکته‌ای بگوییم؛ (ممکن نشد که وارد یک بحث مفصل در استصحاب بشویم)

در استصحاب یک شبهه، پاسخ کبروی داشت که قبلاً اشاره کردیم؛ پاسخ این بود که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نیست به یکی از این ادله‌ای که می‌گوییم؛

۱- یا می‌گوییم استصحاب‌ عدم جعل هست و سببی و مقدم است.

۲- یا سببی و مقدم هم بنابر بعضی تقریرها فرض بگیریم نداشته باشد، تعارض می‌کند

۳- یا آن طور که حضرت آقای زنجانی می‌فرماید؛ تعارض را می‌شود به نحوی حل کرد، منتهی ادله استصحاب یک چیز فنی در آن است که اطلاق ندارد و شبهات حکمیه را نمی‌گیرد.

به یکی از این ادله ممکن است کسی بگوید استصحاب در اینجا جاری نیست

وجه دوم پاسخ

ما وارد وجه دوم نمی‌شویم، بحث مفصلی است که از یک طرف مثل شیخ انصاری و آقای خویی و بزرگانی از این قبیل فرمودند اینجا تبدل موضوع شده است و استصحاب جاری نمی‌شود، چیزی که قطع شد دیگر این آن نیست. شیخ انصاری، آقای خویی، آقای زنجانی با یک بیان خاص خودشان، اینها می‌فرمایند استصحاب حرمت سابقه بعد از قطع عضو جاری نیست

در نقطه مقابل آقای حکیم و بعضی از بزرگان دیگر مثل آقای داماد گفته‌اند استصحاب اینجا جاری است و به نظر ما شبهه دارد که استصحاب اینجا جاری باشد از این جهت از این می‌گذریم.

در بخش دوم که بحث صغروی موضوع باشد آن هم باز تردید در بقاء موضوع یا به تعبیر آقای زنجانی، حکم و موضوع قضیه باید قضیه واحده باشد، در این تردید جدی داریم و بعید نیست شبهه مرحوم شیخ و آقای خویی و آقای زنجانی وجود داشته باشد

بنابراین در کبرای مسئله یعنی جریان استصحاب در شبهات حکمیه تردید جدی وجود دارد و هم ثانیاً در صغرای مسئله که وحدت موضوع و حکم و وحدت این حکم لاحق با سابق در این هم تردید جدی وجود دارد.

از این جهت استصحاب برای ما خیلی تمام نیست ضمن این که فکر می‌کنیم نوبت به آن هم نمی‌رسد، ادله که سریع می‌گذریم علت این است که ادله را تام می‌دانیم و از ادله تفصیل بیرون می‌آید و نوبت به اینها نمی‌رسد و اگر در ادله کامل می‌ماندیم و هیچ دلیل تامی نمی‌دیدیم آن وقت در استصحاب یک توقفی می‌کردیم.

# جمع‌بندی بحث

به این ترتیب پنج دلیل برای‌ عدم جواز و پنج دلیل برای جواز بررسی کردیم و این ده دلیل در دو طرف مورد مباحثه و مداقه قرار گرفت.

و جمع‌بندی ما علی الاجمال آن است که نه تحریم النظر علی الاطلاق نه جواز النظر الی العضو المبان علی الاطلاق، بلکه تفصیل که شش تفصیل یا احتمالات تفصیل را گفتیم که سه چهارتا قائل دارد و بقیه را به شکل احتمال تا حد ده تفصیل برشمردیم.

# تفصیلات در مسئله

تفصیلات ما حدود ده بند دارد؛ هر دو هست، ولی ابتدا توجهی به موارد خاصی که لا یجوز النظر طبق این بحث‌هایی که کردیم تقدیم خواهد شد.

## بند اول

لا یجوز النظر الی الاعضاء المبان اذاکان مشتملة علی مجموعة یصدق علیها نگاه به آن مرأه، این چیزی است که شاید هیچ کدام روی این تردید نداشته باشد شاید خارج از بحث‌های اینجا باشد.

فرض اول این است که عضو مبان یک مجموعه‌ای است که کاملاً صدق می‌کند این یک زن اجنبیه است، منتهی صدق کامل نمی‌کند، صدق عنوان به نحو ناقص است. این نوع اول است که حتماً حرام است و شاید خارج از محل کلام باشد.

## بند دوم

جایی که صدق مرأه ناقص یا رجل ناقص به این مجموعه اعضا نمی‌کند اما یک مجموعه‌ای است که عرف نگاه به آن را همین الان نگاه به اجنبیه می‌داند؛ و مثال آنجایی بود که دو تکه یا سه تکه شد که الان نمی‌گویند رجل یا مرأه ناقص، ولی واقعاً یک مجموعه‌ای است که اطلاقاتی که می‌گوید نگاه به اجنبیه نکن، بگوید این همان است، هیچ فرقی ندارد. مجموعه‌ای از اعضای رئیسی است یک عضو نیست که دیگر ادله جواز آن را نمی‌گیرد بلکه ادله‌ عدم جواز به خوبی آن را می‌گیرد.